



Est.1994

JCL

Journal of the College of Languages
An Open Free Access, Peer Reviewed Research Journal
<https://jcolang.uobaghdad.edu.iq>

P-ISSN: 2074-9279
E-ISSN: 2520-3517
No. (51)2025
PP.303-316

It's all about «breaking»!

The fragility of the boundaries of mind and language for the penetration of emotion (based on the types of texts in Persian literature)

Nasrin Faghih Malek Marzban

Alzahra University, Faculty of Literature, Department of Persian language and literature, Tehran, Iran

E-mail: nfaghih@alzahra.ac.ir

(Received on 24/6/2024 - Accepted on 17/11/2024 - Published on 2/1/2025)

DOI: <https://doi.org/10.36586/jcl.2.2025.0.51.0303>



This work is licensed under a [Creative Commons Attribution 4.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

Abstract

The problem of this research is a debate in the artistic creation of poetry and language. There are several concepts in the artistic creation of words, which attention has created scientific debates in various sciences for years. In this article, concepts such as reality, metonymy, experience, social truths, human psyche, imagination, and verbal norms are discussed, and according to various discussions in reliable sources, a philosophical view of the impact of art is presented according to these concepts. By categorizing Persian literary texts into contemplative, Sufic, and imaginative texts, the characteristics of each are discussed with an example, and relevant cognitive points are mentioned. In short, the final word of the article is that all these concepts have an effect in creating verbal art, but what really makes a language or poem effective and penetrating is escaping from habits and breaking norms and contradicting the poet. This contradiction is not necessarily in breaking syntactic rules or rhetorical mental images, but in breaking the heart and a new emotional understanding and honest experience of a feeling that breaks the process of a normal and ordinary understanding

and engages the speaker and the reader in another perceptive and emotional horizon for a while.

Keyword: Reality, Metonymy, Penetration, Language, Mind.

همه چیز در «شکستن» است
تزلزل مرزهای ذهن و زبان در نفوذ عاطفه
(با تکیه بر انواع متون در ادبیات فارسی)

نسرتین فقیه ملک مرزبان
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

چکیده

مسئله این پژوهش بحثی در آفرینش هنری شعر و زبان است. مفاهیم متعددی در آفرینش هنری کلام وجود دارد که توجه به آنها سال‌هاست در علوم مختلف بحث‌های علمی ایجاد می‌کند. در این مقاله به مفاهیمی چون واقعیت، مجاز، تجربه، حقیقت‌های اجتماعی، روان انسان، تخیل و هنجارهای کلامی پرداخته می‌شود و با توجه به بحث‌های مختلف در منابع معتبر نگاهی فیلسوفانه به تاثیر هنر با توجه به این مفاهیم ارائه می‌گردد. با دسته‌بندی متون ادبی فارسی به متن‌های اهل تأمل، اهل تصوف و اهل تخیل به ویژگی‌های هر یک با ذکر نمونه‌ای پرداخته می‌شود و نکات شناختی مربوط ذکر می‌گردد. به صورت خلاصه سخن پایانی مقاله آن است که همه این مفاهیم در ایجاد هنر کلامی تاثیر دارند اما آنچه واقعاً اعث می‌شود زبانی یا شعری موثر و نافذ واقع شود گریختن از عادت‌ها و شکستن هنجارها و خلاف گفتن شاعر است. این خلاف‌گویی لزوماً در شکستن قوانین نحوی یا تصاویر ذهنی بلاغی نیست بلکه در شکستن قلب و درک عاطفی جدید و تجربه صادقانه یک احساس است که روند یک درک معمولی و عادی را می‌شکند و برای مدتی متکلم و خواننده را درگیر افق ادراکی و احساسی دیگری می‌کند.

کلید واژه: واقعیت. مجاز. نفوذ. زبان. ذهن

مقدمه

مالرب و پل والرئ دو شاعر بزرگ فرانسه گفته‌اند: «نثر سخنی است که راه می‌رود و شعر سخنی است که می‌رصد». شار بودلرنیز مورد شعر می‌گوید: «هدف شعر بی‌هدفی است» (Honarmandi, 1336, p.74) (هنرمندی: ۱۳۳۶، ۷۴).

بدیهی است که منظور این بزرگان جدا کردن مفهوم زیبایی از سودمندی است. چیزی که کانت بر آن اصرار می‌ورزد. در تاریخ شعر گاهی اشعار متضمن اهداف مشخص عقلانی است اما این نکته نباید ما را از ادراک حسی و زیبایی شناختی شعر دور کند. سوال بنیادین این است که چرا

برای مفاهیم عاقلانه از شعر یا نثر ادبی بهره می‌بریم و پاسخ آن است که زیبایی و بهره‌مندی از قدرت عاطفه می‌تواند میزان نفوذ در ذهن و قلب انسان را به شدت بالا ببرد.

بیان مسأله

سوال مهم این پژوهش این است که با توجه به مکاتب نقد ادبی و دیدگاه‌های فکری مختلف مهمترین عنصر برانگیزاننده شعر کدام است. با توجه به انواع شعر یا متن ادبی، چه چیزی در برانگیختن و پایدار ماندن شعر تاثیر عمیقی دارد. بحث‌های مفصلی در مفاهیم تجربه زیسته، واقعیت و انواع آن، دایره مجاز، قدرت تخیل، روان انسان، مفهوم هنر و هنجارهای کلامی صورت گرفته است. ساختارگرایان پس از تأمل بسیار در این تاثیرگذاری و بهره‌وری، فهم انسانی و تجربه زیسته انسان را برای باز نمود در شعر از مهمترین‌ها تلقی کرده‌اند ولی خود ایشان و پسا ساختارگرایان در تعریف واقعیت و تجربه به دیدگاه‌های متنوعی رسیده‌اند. برای این پژوهش به سیری اجمالی در تاریخ متون ادبی فارسی می‌پردازیم و انواع متن را با توجه به ژانرهای مختلف به سه دسته متون اهل تأمل، اهل تخیل و اهل تصوف تقسیم می‌کنیم. منظور از اهل تأمل آن دسته از شعرا و نویسندگانی هستند که برای بیان نکات عقلانی و علمی از زبان ادبی و هنری بهره می‌برند. این افراد گاهی در بیان نصیحت، گزارش واقعیت‌ها و مفاهیم اجتماعی و گاهی در بیان نوعی تفکر می‌کوشند. اهل تصوف در نگاه خود نوعی وارونگی ایجاد کرده‌اند آنها جای مفهوم واقعیت را به مجاز و جای مفهوم مجاز را به واقعیت داده‌اند. آنها چه در شعر و چه در نثر به نگاه جدیدی می‌رسند. و اما اهل تخیل به شدت در انواع دلالت‌ها دخالت می‌کنند و با قدرت خیال به تصاویر ذهنی و بیان و زبان عاطفی متنوعی دست می‌یابند.

بیان این دسته بندی به معنای تمیز مطلق میان نویسندگان نیست. در بسیاری متون هر سه بعد دخالت دارد و شاعر یا نویسنده از روش‌های گوناگونی در بروز نیت خود می‌کوشد. با این همه، ویژگی‌های غالب متون در یکی از این وجوه جای می‌گیرد و بسیاری از خصوصیات متن در تبیین این دسته بندی به ما کمک می‌کند. در سیر ادبیات فارسی آن دسته از شعرائی که در سبک خراسانی و حماسی یا در سبک تعلیمی با نگاهی برون‌گرایانه به مفاهیم نگریسته‌اند اهل تأمل‌اند. این شعرا در سراسر تاریخ ادبیات فارسی جای دارند. و بستری جذاب در خط سیر تفکر ایجاد کرده‌اند. اهل تصوف چه آنها که از صوفیان قرون اولیه نوشته‌اند و چه متفکرین و عارفانی که خود دست به قلم شده‌اند از قرن چهارم و پنجم آثار جذابی را به جای گذاشته‌اند و هنوز هم رد پای آنان در تعداد محدودی از شعرهای معاصر دیده می‌شود. اما اهل تخیل را آن دسته از شعرا و نویسندگانی شمردیم که گویی جهان هستی را در لباسی دیگر می‌بینند و خود را نه مستقیم بلکه به انواع شیوه‌های غیر مستقیم نشان می‌دهند. ایشان لزوماً به دنیای عرفان تعلق ندارند. بلکه در نگاه خود نمی‌توانند حتی مفاهیم مادی را به صورت واضح و صریح بیان کنند. دنیای آنها نمایش صور ذهنی است و ابزار زبان ایشان تخیل است. به ویژه در سبک هندی در دوران صفوی این نوع نگاه گسترده‌تر از قبل می‌شود و پیچیدگی‌های صور خیال مرزهای مفاهیم صریح را می‌شکند.

این پژوهش این سوال را مطرح می‌کند که در تمامی این آثار نقطه برانگیزاننده و علت جذابیت این متون در کجاست. آیا فهم واقعیت‌ها شاعر را به سرودن وا می‌دارد؟ آیا تجارب تلخ و

شیرین مجبور به شعرسرای می کند؟ التذاد هنری و خلاف هنجارگفتن ها موجب بیان شعر است؟ یا کلا روان انسان اقتضا دارد که حتما با سرایش شعر به ابعاد عاطفی و خردورزانه بپردازد.

اصطلاحات

قبل از بحث لازم است اصطلاحات این پژوهش را به دقت تعریف کنیم تا در خلال تحلیل دچار سردرگمی نباشیم. نخستین اصطلاحی که بحث های زیادی برانگیخته «واقعیت» است.

واقعیت در طول زمان بنا بر نوع نگاه متفکر دارای مفاهیم متفاوتی است. ما در این پژوهش واقعیت را بنا بر فیزیک و درک حسی انسان از جهان درون و بیرون خود می شماریم و این تعریف را مینا قرار می دهیم و باز مجددا متذکر می شویم که هر یک از مکاتب فکری با دیدی متفاوت واقعیت را تعریف کرده اند.

تجربه لزوما در تجربه انسان از واقعتهای فیزیکی خلاصه نمی شود. گاهی تجربه تحولات ذهنی و درونی چه از خود انسان تجربه گر و چه استفاده از تجارب دیگران به انسان قدرتی در ادراک جدید می بخشد. به باور تجربه گرایان عینی درک ما از واقعیت های درون و بیرون نوعی آگاهی می سازد و آگاهی عالی ترین ساخت بازتاب واقعیت و فرآورده بالندگی درازمدت اجتماعی است.

تخیل در همه گونه های شناخت بشری جاری است. اما در هنر چه زبانی و چه غیر زبانی تخیل کارگزاری بنیادین است. باز نمود آنچه در ذهن و قلب انسان می گذرد از مسیر تخیل لباس قابل درکی می یابد که مخاطب نیز باید از همین مسیر به مفهوم مورد نظر اعتنا داشته باشد. قوه ای که می تواند تصویر بیافریند و با ترکیب و اختراع امور باطنی را تجلی ظاهری بخشد.

هنر در اشعار قدیمی فارسی هر نوع فضلی را دربر می گیرد اما هنر در معنای معاصر در کنار مفهوم زیبایی می نشیند و راه های متنوعی را در تأمل میان اذهان و اعیان پیشنهاد می کند. هنر نشان می دهد که شناخت آدمی از واقعیت ها شگفت انگیزتر و پیچیده تر از آن است که فقط یک مدل داشته باشد. این مفهوم بر خاستگاه های استعاره فم بشر تکیه می زند و با روش های ابداعی دوباره دیدن را می آموزد.

هنجارهای کلامی نشان می دهد که علاوه بر نظام ذهنی هر زبانی که در طی تاریخ شکل می گیرد، در هر دوره و در هر سبک شخصی نوعی هنجار و قاعده تکراری قابل رؤیت است. معمولا شعرا تلاش می کنند با به کارگرفتن سبک شخصی خود با دیگران چه همزمان و چه افراد قبل متفاوت باشند ولی حتی اگر تلاش نکنند نیز این اختلاف حاصل می شود. برای شناخت ویژگی های ذهنی و زبانی شاعر می توان همواره به این اختلاف سبک توجه کرد و با دقت در هنجارگری شاعر، وی و متن وی را بهتر شناخت.

انواع متن های فارسی از منظر رابطه ذهن و زبان

در این نوشتار از فارسی باستان یا فارسی میانه سخنی بر زبان نمی آوریم و آنچه در دسته بندی بیان می شود از قرن سوم به بعد است. در نوشته های قرون اولیه شعرا بیش از امکان دیگری به تأمل و اندیشه و خرد توجه دارند و به طبیعت بیرونی اعتنا می ورزند. بدیهی است در گزارش

طبیعت یا صفات انسانی و ذکر قصه‌ها و حماسه‌ها به انواع تصاویر خیالی و تجسم روی می‌آورند اما این رویکرد تنها وسیله‌ای برای بیان واقعیت‌های بیرونی است.

متون اهل تأمل

به این اشعار از فردوسی دقت کنید:

جهان چون به زاری برآید همی	بد و نیک روزی سرآید همی
چو بستی کمر بر در راه آز	شود کار گیتیت یک سر دراز
به یک روی جستن بلندی سزاست	اگر در میان دم ازدهاست
و دیگر که گیتی ندارد درنگ	سرای سنجی چه پهن و چه تنگ
پرستنده آز و جویای کین	به گیتی ز کس نشنود آفرین

(Ferdowsi, 1394, p.691) (فردوسی، 1394: 691)

این ابیات در ابتدای قصه ۱۲ رخ شاهنامه آمده است فردوسی در شاهنامه با نقل قصه‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی مردم مخاطب را به تأمل وادارد و از طریق بیان ساده مفاهیم را به ذهن و قلب مخاطب داخل می‌کند. او می‌توانست شاعری درباری باشد و هر روز بر ثروت انبوه خود بیافزاید ولی از هنجارهای شاعرانه زمان خود عدول می‌کند و طرحی نو در ایجاد اثر ادبی در می‌افکند. تجربه وی به او می‌گوید که توسل به قصه‌های پیشین نمی‌تواند مورد تأیید حاکمان وقت قرار گیرد اما از سوی دیگر حقیقت‌های اجتماعی او را تحریک می‌کند که سابقه و پیشینه فرهنگی مردم ایران را جاودان سازد. از گم شدن اسطوره‌های مختلفی که هویت می‌بخشد می‌هراسد. او تخیل اسطوره‌ای را مجازی می‌داند که در خدمت حقیقت زمانه قرار می‌گیرند. از سوی دیگر مفاهیم اخلاقی و خردورزانه را برای جامعه خود مفید می‌داند. بنابراین چنین انتخاب می‌کند تا بدین شکل برای فرهنگ و جامعه خود خدمت‌گزار باشد. دیگر آثار اهل تأمل متونی هستند که در خدمت قدرت قرار می‌گیرند. شاعران درباری تلاش می‌کنند با ذکر محاسن پادشاه یا وزیر آنها را در بقای سلطنت یاری کنند. این افراد نیز از انواع تخیل و تجارب خود بهره می‌برند تا ضمن نوازش روح پادشاه او را وادار به تحمل در برابر ناملایمات، جنگ در مقابل دشمن، بخشش به دوستان و عدالت در میان مردم کنند. حتی اگر مقصود اول شاعر کسب رتبه و مقام و صله از پادشاه باشد باز متن قصیده وی متنی برون‌گرا و خردورزانه است و در جهت کسب ارزش‌های دنیایی اقامه شده است.

فرخی در مدح محمود غزنوی سروده است:

همی تا خسرو غازی خداوند جهان باشد	جهان چون ملکش آبادان و چون بختش جوان باشد
چنان باشد جهان همواره تا شاه اندران باشد	ازیرا کو فرشته ست و فرشته در جنان باشد
بهار از عارض خویش همانا نسبتی دارد	که ایدون دلگشا و دلپذیر و دلستان باشد
بهار امسال پنداری که از بزمش برون آید	که خوب آید چنان چون مهر یکدل دوستان باشد

(Farrokhi, 1363, p.29) (فرخی، 1363: 29)

شاعری چون فرخی وقتی در ستایش شاه شعر می‌گوید طبعاً در دل شاه با کلام خود نفوذ می‌کند و او را مجبور می‌نماید تا صله یا پاداشی به شاعر عطا کند. یادمان نرود که شعرای درباری در میان رقیبان بسیار به مداحی و ستایشگری می‌ایستادند. بنابراین بدیهی است که تلاش می‌کنند تا با ابیات خود گونه‌ای به دل شاه نفوذ کنند که رقبا شکست را قبول کنند و در سعایت بر این شاعر نکوشند. رمز این نفوذ در این نوع متن نکاتی است که شاه را به تامل وادار می‌دارد. آنها از طبیعت الهام می‌گرفتند و به توصیف آسمان، بیشه زار، جنگل، صحنه‌های جنگ، محافل درباری و مجلس بزم و... می‌پرداختند. تمام حقیقت و واقعیت‌های اجتماعی در این نو شعر به مفاهیمی محدود می‌شود که به نوعی با قدرت ارتباط داشته باشد و هنجارهای کلامی به نوعی شکسته می‌شود که بتواند هنوز در دربار و محافل قدرت مقبول باشد. در این نوع شعر واقعیت همان مادیات و فیزیکی است که در جهان دربار شناخته می‌شود. اخلاق و تفکر بنابر خرد و فرزاندگی و بیش از آن بنابر لذت و کامروایی است.

شعر اهل تامل به این انواع محدود نمی‌شود. خردورزان شاعری که شعر را وسیله ابلاغ اخلاق، علم و تفکر می‌کنند همچنان از همین نوع ذهنیت متنی بهره می‌برند. مثلاً شعر اجتماعی معاصر نیز به نوبه خود این نوع نگاه را حمل می‌کند.

در این تکاپو به غیر مردن، اگر ره دیگری نماند
چنان سر از فرط سرفرازی، فتد که دیگر سری نماند
نسیم غربت نورد عاشق! بگو به زاغان باغ غفلت
عقاب غیرت چو اوج گیرد، به ایر، بال و پری نماند
چنین که ریزد قدح قدح می، از این ریحیق آید آن زمانی
که جز شهادت برای رفتن دلیل محکم‌تری نماند

عبدالجبار کاکایی از دفتر «آوازه‌های واپسین» (Baqeri&Nikoo, 1372, p.89) (باقری و نیکو، 1372: 89)

نوع تصویرهای ذهنی در شعر معاصر تغییر کرده است. تعابیر و ترکیبات جدید شده اند اما اینگونه اشعار غرضی جز ایجاد تامل ندارند. آنها به اسطوره‌ها، قصه‌ها و مفاهیم و تمثیلات بدان دلیل توجه می‌کنند که ابزار ایجاد فهم و ارتباط باشند و با باور آنها نکات مورد نظر شاعر عمیقاً در جان مخاطب بنشینند.

متون اهل تصوف

مهمترین ویژگی متن صوفیانه آن است که نویسنده چه خود صوفی باشد و چه از صوفیان و عقاید و زندگی آنها نقل کند این ادعا را می‌پروراند که این دنیا مجازی است و هر آنچه در مادیات و فیزیک این جهان درک می‌کنیم نشانه‌ای از حقیقت برتر است. مولوی در دفتر چهارم ذیل قصه‌ای که درخواست آب یک قبلی از یک فرد سبطی است می‌نویسد:

نقش حمامند هم لا بیصرون

گفت یزدان که تراهم ینظرون

می‌نماید صورت ای صورت‌پرست
پیش چشم نقش می‌آری ادب
از چه پس بی‌پاسخست این نقش نیک
می‌نجنباند سر و سبلت ز جود
حق اگر چه سر نجنباند برون
پاس آن چشم مرده‌ او ناظرست
کو چرا پاسم نمی‌دارد عجب
که نمی‌گوید سلامم را علیک
پاس آنک کردمش من صد سجود
پاس آن ذوقی دهد در اندرون

.....
جسم خاکست و چو حق تابیش داد
هین طلسمست این و نقش مرده است
می‌نماید او که چشمی می‌زند
در جهان‌گیری چو مه شد اوستاد
احمقان را چشمش از ره برده است
ابلهان سازیده‌اند او را سند
(Mowlavi, 1377, p.689) (مولوی، 1377: 689)

در این دیدگاه هرگز ظواهر و مادیات سند تلقی نمی‌شوند. بنابراین عملاً آن واقعیتی که در شعر اهل تأمل خود را جلوه‌گر می‌ساخت در اینجا نوعی رهن و گمراه کننده است. وارونگی و قلب نگاه از نظر این مکتب تفکر به تجربه نیز معنای جدیدی می‌بخشد. صوفیان تلاش می‌کنند همه آن قوانینی که زمان و مکان را بر می‌گیرد بشکنند و از ظواهر زندگی و تجارب و دریافت‌های حسی، معنای دیگری به دست دهند. آنها در کرامات خود زمان و مکان را در می‌نوردند و به نوعی بر قوانین فیزیکی غلبه می‌کنند. همه تلاش ایشان آن است که حقایق هستی، مفاهیم انسان شناختی و اجتماعی را جور دیگری تعریف کنند. انگار همه سعی خود را به کار می‌بندند تا از عقلانیت این جهانی بگریزند و به مفاهیمی والاتر دست یابند. نکته مهم و بنیادین در این متون آن است که تلاش ذهن شاعرانه آنها معطوف به یک قدرت خاص نیست. ایشان برای کسب اعتبار و منزلت اجتماعی شاعری نمی‌کنند؛ اما به هر حال باز در بستر سرایش شعر و قصه‌گویی به مفاهیم متعالی مقصود خود می‌پردازند. حتی در آثار منثور اغلب از کلام و زبانی سخن می‌گویند که در ایجاد موسیقی و صحنه‌های تجسمی بسیار تواناست. باید متذکر شد قدرت متون صوفیانه در تصویرگری، لفاظی و موسیقی آنها نیست بلکه دگرگونه‌نگریستن این متون مخاطب را به شدت جذب می‌کند. وقتی عطار قصه شیخ صنعان را بیان می‌کند از نظر فقها و خردمندان می‌تواند نکات غیر معقول و غیر مقبول زیادی را ایجاد کند. گویی عطار و دیگر صوفیان عمداً از خلاف‌گویی و مغایرت با قوانین اجتماعی سود بیشتری می‌برند و نفوذ بیشتری را کسب می‌کنند تا بتوانند عشق الهی و نوع شناخت عارفانه خود را ابلاغ نمایند.

در این عرصه، عرفان معاصر نیز تلاش می‌کند تا در مقابل اهل تجربه مادی بایستد و مفاهیم وارونه و غیر منطقی خود را در شیوه‌ای متفاوت بیان کند. ضیاء الدین ترابی شاعر معاصر در انتهای شعری با عنوان «از قبیله ی ابراهیم» چنین سروده است:

- دشمن

از قبیله

-از قبیله من می‌ترسد

مانند ابرهه

از کعبه

-از قبیله ابراهیم
و قبله سمت جنوب است
مثل جنوب شهر
شهری که ایستاده
-در آتش
و- تا
پیروزی نهایی
خواهد ایستاد
مانند کعبه
که می‌داند
پیروزی از قبیله قبله است!

ضیاءالدین ترابی از دفتر «گلوی عطش» (Baqeri&Nikoo,1372,p.425) (باقری و محمدی نیکو، ۱۳۷۲: ۴۲۵)

متون اهل تخیل

شاعر ایرانی پس از طی دوره‌های متنوعی از خردگرایی در متون تأملی و صوفی‌گرایی در شعر عرفانی، برای بیان احساسات و ما فی الضمیر خویش غرق در تخیل می‌شود. او در شعر دوره صفوی، نه ادعای تصوف دارد نه خرد را برای بیان احساسات خویش کافی می‌پندارد. شعر در سبک هندی به سوی پیچیدگی در ذهن و تصویر ذهنی گرایش پیدا می‌کند. شاعر در دوره‌های قرن ۱۱ تاکنون در تونل وحشت احساسات و لایه‌های متنوع ذهن خود گرفتار شده است. او می‌تواند بیش از پیش به ابهام و لایه‌های معنایی متعدد از واژه‌ها و عبارات بپردازد. از هر کلمه گاهی نمودهایی از معنای مکاتب عرفانی و گاهی نشانه‌هایی از دنیای مادیات پیدا می‌کند. اما با ازدواج این خردگرایی و عرفان‌گرایی لایه سوم نیز زاییده شده است و آن تخیلات خود ساخته هر شاعر است که در آن واحد می‌تواند چندین نوع دلالت را در خود بگنجاند. بدین ترتیب وقتی صائب تبریزی یا بیدل دهلوی از عشق و جهان هستی خود می‌سرایند هم دلالت‌های عارفانه را پیش چشم می‌آورند، هم به دنیای مادی توجه دارند و هم معنای سومی که فقط زاییده خیال آنهاست مطرح می‌شود. برای فهم آنها فقط درک عاقلانه کافی نیست. نمی‌توان با دانش و مطالعات عرفانی پیشین نیز به همه لایه‌های معنایی ایشان دست یافت. در حقیقت هم این مطالعات لازم است و هم باید با خواندن جزء جزء متون اشعار آنها به رموز ذهنی و پیچیدگی‌های کلامی این شاعر مسلط شد. گاهی حتی آنچه در خیال ایشان است شاید ارزش معنایی بسیار و الایی نداشته باشد اما برای خواننده امروزی دست نایافتنی است و چونان روان شناسی حاذق باید از لا به لای سخنان شاعر به عمق دردهای وی رسید. بیدل در این میانه مثال خوبی است. او فلسفه ذهنی بدیعی را در کنار شاعرانگی خود مطرح می‌کند و مخاطب را با اصطلاحات فیلسوفانه خویش به سوی مقصود می‌راند. عشق بیدل مثل عشق هیچ کس نیست. تنها باید از متن‌های وی به آنچه خیال او زاییده است برسیم.

مثلاً به این شعر دقت کنید:

<p>به هر سو سیرکشتی برکمر دارنگدا اینجا بلندی زیر پا می‌آید از دست دعا اینجا سر آن دامن از دست‌ک‌ه می‌گردد رها اینجا که روی نازنینان می‌خراشد نقش پا اینجا ز شبنم برنیایم‌گر همه‌گردم هوا اینجا سحر از تار و پود چاک می‌بافد ردا اینجا مگر در چشم خفاش آشیان بندد هما اینجا</p>	<p>پل و زورق نمی‌خواهد محیط کبریا اینجا دماغ بی‌نیازان ننگ خواهش بر نمی‌دارد غبار دشت بپرنگیم و موج بحر بی‌ساحل درین صحرا به آداب نگه باید خرامیدن غبارم آب می‌گردد ز شرم گردن‌افرازی لباسی نیست هستی را، که پوشد عیب‌پیدایی شبستان جهان و سایه دولت، چه فخر است این</p>
---	--

(Bidel, 1401, p.73) (بیدل، 1401: 73)

در شعر معاصر نیز بسیاری از شعرا همین رابطه ذهنی و زبانی را ایجاد کرده اند. آنها غرق می‌شوند. تخیل خود را پیشوا می‌کنند و با طناب آن به هر سو کشیده می‌شوند. عارف نیستند اما عارف می‌نمایند. عاقل نیستند اما عاقل می‌نمایند. از هر واژه خاطرات قرن‌ها معنا را پدک می‌کشند و حوزه‌های گفتمانی امروز را به دیروز وصل می‌کنند. چند معنایی و تبادر ذهنی در کلام و متن اهل تخیل گاهی عمدی نیست. هر مخاطبی بنا بر نوع نگاه خود می‌تواند تعبیر و تفسیر خاصی از اینگونه شعر داشته باشد. گاهی برخی مخاطبان وقتی با تعارض گویی و تناقض نویسی شاعران مواجه می‌شوند متعجب و شگفت زده در مانده می‌نمایند غافل از اینکه تنها چیزی که باید بدانند این است که افسار دست تخیل است و تخیل شاعر امروزی آزاد و بی‌پروا در همه حوزه‌ها جولان می‌دهد.

<p>باد روح شاخه را خم می‌کند روح سرگردان‌ترین آوازم ای دعا دست سجودم را بگیر باید از آیینه هم بگذریم این جهان آوای و همی بیش نیست</p>	<p>ابر دارد رمی شبنم می‌کند کیست اینجا روی نعش ناز من ای تب بالا وجودم را بگیر ما که مثل حیرت یکدیگریم زیستن جز سایه تشویش نیست</p>
---	---

احمد عزیزی دفتر «کفش‌های مکاشفه» (Baqeri&Nikoo, 1372, p.179) (باقری و محمدی نیکو، ۱۳۷۲: ۱۷۹)

روابط ذهنی - زبانی و نفوذ در قلب‌ها

مارسل پروست می‌گوید: « ادبیات شادمانی بازیافتن واقعیت است! » اما مفاهیم زیادی در شعر و ادبیات وجود دارد که انسان را از واقعیت دور می‌کند و می‌خواهد مرزی میان واقعیت و تخیل نباشد اگر یاکوبسن به فرآیندهای میان‌گوبنده و مخاطب توجه کرده، مسلماً زمینه اجتماعی و پیام اجتماعی را در این موضوع مورد نظر داشته است. او از هر متنی رمزگان مربوط را تحلیل

می‌کند و انواع متون را در ابلاغ پیام بررسی می‌نماید. گرچه دریدا وجوه دلالت هر رمزگان را به هیچ روی محدود نمی‌داند و بدین ترتیب برای هر نوع نویسنده یا مخاطبی این قدرت را قائل می‌شود که هر بار با خواندن یا شنیدن متن به مفهوم جدیدی دست پیدا کند. به هر روی در متون ادبی واژه‌های صریح، استعاره‌ها، سمبل‌ها و مجازها کنار هم می‌نشینند و قدرت تحلیل را برای مخاطب پدید می‌آورند. برخی از نویسنده‌ها در تعبیر خود برای واقعیت دست می‌برند و برخی به این واقعیت شاخه‌های خیالی اضافه می‌کنند. گاهی نیز شاعر یا نویسنده‌ای با گزارش واقعیت‌ها تلاش می‌کند عینکی رنگین برای چشمان مخاطب ایجاد کند. ادبیات نمی‌تواند بدون نماد باشد. ادبیات پیامی نمادین است. نورتراب فرای می‌نویسد:

کسی برای کسب بصیرت در مورد امور جهان به شاعر مراجعه نمی‌کند. خواننده از پیش می‌داند که گزارش ادبی عین واقعیت نیست. از این روی کسی برای همسایه نویسنده‌اش که در اثرش مدعی قتل شده است، پاسبان خبر نمی‌کند و اصلاً در مقابل آن عکس‌العملی نشان نمی‌دهد بلکه بیشتر نقش اصلی خود را که لذت بخشیدن هنری است ایفا می‌کند. به اصطلاح بین اثر ادبی و خواننده فاصله‌ای هست (Frye, 1363, p.54) (فرای، 1363: 54).

ما در پیوند متن ادبی و واقعیت با دو رویکرد مواجه هستیم. برخی می‌گویند: "ادبیات واقعیت نیست و نمی‌تواند باشد و ناتوانی اش در همین است. یعنی به سود یا زیان واقعیت کاری نمی‌تواند بکند" (ارنبرگ، 1356: 178) (Ehrenburg, 1356, p.178). دیدگاه دیگر برای کسانی چون سارتر است. او می‌نویسد: "متن ادبی خواب و خیال نیست. کار و فعالیت است. بنابراین گویی مبارزه با واقعیت است به همین دلیل با آن همراه می‌شود" (ارنبرگ، 1356: 154) (Ehrenburg, 1356, p.154). او قائل است که در هر متن هنری زمان گذشته، حال و آینده‌ای وجود دارد.

موریس بلانشو همین مطلب را با روشی دیگر بیان داشته است: "چه بسا ادبیات به گونه بنیادین نیروی اعتراض باشد. اعتراض به خودش. وقتی که در مقام یک قدرت ظاهر می‌شود" (احمدی، 1378: 416) (Ahmadi, 1378, p.416). بدین سان متن ادبی نگاه دگرگونه‌ای به هستی و جهان دارد. رژه کایوا می‌گوید: "نویسنده فقط برای قصه گفتن و شرح دادن و بیان کردن نمی‌نویسد بلکه می‌خواهد با خلق اثر خود چیزی بر جهان بیفزاید و می‌خواهد قوه تفکر را به حرکت در آورد اندیشه‌ها را بیدار کند و شگفتی برانگیزد" (ارنبرگ، 1356: 60) (Ehrenburg, 1356, p.60).

در نسبت متن ادبی و واقعیت باید به این نکته دقت کنیم که به هر حال تجاربی که انسان چه به صورت عملی و چه ذهنی از محیط خود اقیقت‌ها را احساس می‌کند یا به صورتی عمیق‌تر ادراک می‌کند. دیگر آنکه می‌تواند آنها را برای خود تصور کند. پس از دریافت این نشانه‌ها فرایندهای ذهنی او فعال می‌شوند و برای این دریافت‌ها مفهوم می‌سازند انسان بنا بر مفاهیمی که در حافظه خود نگه داشته است حکم می‌کند استدلال می‌ورزد و به گونه‌ای شناخت دست می‌یابد اما لزوماً هر کسی از تجارب خود به احکام و استدلال مشترک نمی‌رسد مثلاً صوفی وقتی به واقعیت‌های

فیزیکی اطراف می‌پردازد آنها را ابزاری مادی می‌بیند که حتماً معنای بالاتری آن را شکل داده است و قدرت تغییر در مادیات را در هر لحظه دارد. ناپایداری واقعیت‌ها برای یک صوفی، فنای مادیات را مسجل می‌کند و ترجیح می‌دهد معنا را اصل قرار دهد و آنچه ظاهر است در نظرش خوار باشد. به هر روی چه واقعیت را به صورت مادی مستقیم بیان کنیم و چه آن را ابزاری مجازی برای حقیقتی برتر بشماریم نگرش ما در زبان جاری می‌شود. اساس اینجاست که آنچه مخاطب را تحت تاثیر قرار می‌دهد نوع نگاه ما به واقعیت یا نوع نگارش ما در متن نیست. همه آن چیزی که باعث می‌شود متنی در دل مخاطب نفوذ کند لزوماً تصویر گرایی و تخیل محض نیست. ساختار شکنی و هنجار گریزی صرف نمی‌تواند اثری را جاوید سازد. بیان واقعه تاریخی یا حتی ذکر یک نکته فلسفی انسان را گرفتار متن نمی‌کند. همه چیز در نکته ای است که شاید بهتر از هر کس زیبایی شناسان بدان توجه کرده اند. ما برای جذابیت و نفوذ متن نمی‌توانیم به لفظ خاصی تکیه کنیم. شاعر بزرگ حافظ نیز در شعر خود بدین نکته اشارت دارد که :

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد
 « آن » حافظ همانیست که در فلسفه زیبایی شناسی بدان اعتنا شده است.

نگاه به زیبایی و لذت هنری در سیر تاریخ فلسفه نظریه‌های متنوعی را به بار آورده است برخی درک زیبایی را به ریافت‌های تجربی تقلیل داده‌اند و برخی هیچ ربطی میان تجربه و واقعیت با درک زیبایی قائل نیستند برای چه را که خود احساس می‌کنیم و دریافته‌های ما از متون مختلف ادبی را برشمریم ی ذهن به صورت مستقیم آنچه دریافت کرده است را بیان می‌کند و گاهی همان واقعیت‌ها را با تصویری خیالی مزین می‌سازد همانطور که گفته شد واقعیت‌ها را در دنیایی ماورایی و خارج از فیزیک دنبال کرده‌اند و باز همان‌ها هم با صور خیال گفته‌های خود را تزیین می‌کنند و برای خواننده مخصوصاً با قصه‌هایی جذاب نقل می‌کنند. انسان‌هایی نیز در تخیل خود غوطه می‌خورند و با دست و پا زدن میان ماورا و طبیعت تلاش می‌کنند لایه‌های متنوعی از معنا و لفظ در اختیار گذارند. در این میان کسی که زلال‌تر و ساده‌تر فقط آنچه را که حس او را تسخیر کرده است بیان می‌کند ورود و نفوذی فراگیرتر خواهد داشت. نمونه این چنین شاعری که در ظاهر برای ما هنر زبانی یا تصویرگری ذهنی چندانی ندارد سعدی است که قدرت نفوذ او در دنیای قلوب و اذهان از نظر ادبیات فارسی بی‌نظیر است. افرادی که چون سعدی توانایی شکستن دارند می‌توانند بدون آنکه به شیوه متکلفانه‌ای دست یازند فقط با توجه به ابعاد روانشناختی انسان، او را تسخیر کنند. او احساسات انسان را درک می‌کند و تلاش می‌کند هر آنچه دیگری به صورت مصنوعی ساخته است بشکند و چون آبی روان با ترک سایه‌ها و خطوط اضافی و هندسی بر جان انسان جاری شود. درک زیبایی شناختی درکی واحد است که یکباره انسان را درگیر می‌کند و به نوعی بر او مسلط می‌شود. شاعری موفق می‌شود که با وجود انتخاب شیوه های متنی متفاوت بتواند آنچه را که در قلب انسان به صورتی ساختگی یا به صورتی ظاهری تعبیه شده است، بشکند. او می‌تواند جای خود را پیدا کند و برای انسان جاوید بماند.

یکی از نمونه هایی که می‌تواند جامع انواع روابط ذهن و زبان باشد و به سادگی قلب انسان را تسخیر کند در این غزل سعدی است که :

اگر دستم رسد روزی که انصاف از تو بستانم قضای عهد ماضی را شبی دستی برافشانم

چنانست دوست می‌دارم که گر روزی فراق افتد
 دلم صد بار می‌گوید که چشم از فتنه بر هم نه
 تو را در بوستان باید که پیش سرو بنشیند
 رفیقانم سفر کردند هر یاری به اقصایی
 به دریایی در افتادم که پایش نمی‌بینم
 فراقم سخت می‌آید ولیکن صبر می‌باید
 میرسم دوش چون بودی به تاریکی و تنهایی
 شبان آهسته می‌نالم مگر دردم نهان ماند
 دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت من
 من آن مرغ سخندانم که در خاکم رود صورت
 تو صبر از من توانی کرد و من صبر از تو توانم
 دگر ره دیده می‌افتد بر آن بالای فتنانم
 وگر نه باغبان گوید که دیگر سرو ننشانم
 خلاف من که بگرفته است دامن در مُغیلانم
 کسی را پنجه افکندم که در مانش نمی‌دانم
 که گر بگریزم از سختی رفیق سست پیمانم
 شب هجرم چه می‌پرسی که روز وصل حیرانم
 به گوش هر که در عالم رسید آواز پنهانم
 آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم
 هنوز آواز می‌آید به معنی از گلستانم

نتیجه

در فرایندهای ذهنی و زبانی یک هنرمند گاهی غرض و نوع نگاه تعیین کننده سبک متن است و نوع متن و حتی نوع مخاطب را مشخص می‌کند اما راه نفوذ در قلب و ذهن مخاطب از هر جنس که باشد احتیاج به نیروی هنری خاص دارد. هنرمند نکته سنج که غرض خود را از واقعیت‌های تجربه شده می‌گیرد می‌تواند غرض خود را با خیال یا حتی شیوه‌های نحوی متفاوت بی‌نظیر کند. هنرمند صوفی می‌تواند جای واقعیت و مجاز را عوض کند و جهان را به صورتی وارونه به انسان‌ها معرفی کند و شاعر خیال پرداز که فقط می‌خواهد پرده رنگینی بر جهان تجربی بکش می‌تواند سبک خاصی را ایجاد کند اما آنچه از مطالعه انواع متون فارسی برمی‌آید این است که این همه متن باقی می‌مانند. خاص می‌شوند. عبرت آموز می‌شوند اما ذهن‌ها و قلب‌ها را لزوماً تسخیر نمی‌کنند. آنچه قلب و ذهن مخاطب را تحت تسلط خود در می‌آورد قلب شکسته است. هنرمندی که وجودی شکسته و خمیده در تجربه واقعی خود دارد از روح خود در اثر جریان درستی می‌کند که متن را حیات جاودان می‌دهد.

منابع:

- احمدی، بابک. (1375). *حقیقت و زیبایی*. تهران: نشر مرکز.
 ----- . (1378). *آفرینش و آزادی* (چاپ دوم). تهران: نشر مرکز.
 ارنیورک، ایلینا و دیگران. (1356). *وظیفه ادبیات، مجموعه مقالات*. ترجمه و تدوین ابوالحسن نجفی. تهران: کتاب زمان.
 ایگلتن، تری. (۱۳۶۸). *پیش درآمدی بر نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
 باقری، ساعد و محمدی نیکو، محمدرضا. (1372). *شعر امروز* (چاپ اول). تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
 بیدل دهلوی، عبدالقادر. (1401). *دیوان بیدل دهلوی* (چاپ هفتم). به کوشش اکبر بهداروند. تهران: انتشارات نگاه.
 رهیاب، محمد ناصر. (۱۴۰۱). *شعر هنر زبانی زیبا* (چاپ اول). تهران: نشر آمو.

- سجودی، فرزانه. (۱۳۹۴). *ساخت‌گرایی، پسا ساخت‌گرایی و مطالعات ادبی* (چاپ سوم). تهران: انتشارات سوره مهر.
- سیستانی، فرخی. (۱۳۶۳). *دیوان اشعار* (چاپ سوم). به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات زوار.
- فرای، نورتروپ. (۱۳۶۳). *تخیل فرهیخته*. ترجمه سعید ارباب شیرانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۹۴). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: انتشارات سخن.
- مولوی، جلال الدین. (۱۳۷۷). *مثنوی معنوی* (چاپ سوم). به تصحیح عبدالکریم سروش. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- هنرمندی، حسن. (۱۳۳۶). *از رمانتیسم تا سورئالیسم*. تهران: امیرکبیر.

References

- Ahmadi, Babak. (1375). *The truth and The beauty*. Tehran: Center Publishing
- (1378). *Creation and Freedom* (second edition). Tehran: Center Publishing.
- Bagheri, Saed and Niko Mohammadi, Mohammad Reza. (1372). *Today's Poem*. Tehran : Al-Hadi International Publishing House.
- Bidel Dehlavi, Abdul Qadir. (1401). *Diwan Bidel Dehlavi* (The seventh edition). edited by Akbar Behdarvand. Tehran: Negah Publications.
- Ehrenburg, Ilya and others. (1356). *The task of literature, a collection of articles*. translated and edited by Abolhasan Najafi. Tehran: Kitab Zaman.
- Ferdowsi, Hakim Abolqasem. (1394). *Shahnameh*. by the efforts of Jalal Khaleghi Mutlaq. Tehran: Sokhon Publishing House.
- Frye, Northrop. (1363). *Imagination of the cultivated*. translated by Saeed Arbab Shirani. Tehran: Academic Publishing Center.
- Honarmand, Hasan. (1336). *from romanticism to surrealism*. Tehran: Amirkabir.

Maulavi, Jalaluddin. (1377). *Masnavi Manavi*(third edition). edited by Abdul Karim Soroush. Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Rehiab, Mohammad Nasser. (1401). *poetry of beautiful linguistic art*. Tehran: Amo Publishing House.

Sistani, Farrokhi. (1363). *The Divan of Poems*(Third edition). by the efforts of Mohammad Debirsiaghi. Tehran: Zovar Publications.

Sojoudi, Farzan. (2014). *Constructivism, post-constructivism and literary studies*(third edition). Tehran: Sore Mehr Publishing House.

Terry, Eagleton. (1368). *An Introduction to Literary Theory*. translated by Abbas Mokhbar. Tehran: Center Publishing.

الأمر كله يتعلق ب..«الكسر»!
هشاشة حدود العقل واللغة في اختراق العاطفة
(بناء على أنواع النصوص في الأدب الفارسي)

نسرین فقیه ملک مرزبان
جامعة الزهراء / كلية الاداب/ قسم اللغة والادب الفارسي

المستخلص

ومشكلة هذا البحث هي الجدل في الإبداع الفني للشعر واللغة. هناك عدة مفاهيم في الإبداع الفني للكلمات، أثارت الاهتمام بها منذ سنوات نقاشات علمية في مختلف العلوم. تتم في هذا المقال مناقشة مفاهيم مثل الواقع، والإذن، والتجربة، والحقائق الاجتماعية، والنفس الإنسانية، والخيال، والأعراف اللفظية، وبحسب مناقشات متنوعة في مصادر موثوقة يتم تقديم وجهة نظر فلسفية لتأثير الفن وفق هذه المفاهيم. ومن خلال تصنيف النصوص الأدبية الفارسية إلى نصوص تأملية وصوفية وخيالية، تتم مناقشة خصائص كل منها بمثال، مع ذكر النقاط المعرفية ذات الصلة باختصار، الكلمة الأخيرة في المقال هي أن كل هذه المفاهيم لها تأثير في خلق الفن اللفظي، لكن ما يجعل اللغة أو القصيدة فعالة ومختزقة حقا هو الهروب من العادات وكسر الأعراف ومخالفة الشاعر. وهذا التناقض ليس بالضرورة في كسر القواعد النحوية أو الصور الذهنية البلاغية، بل في كسر القلب وفهم عاطفي جديد وتجربة صادقة لشعور يكسر عملية الفهم العادي والعادي ويشرك المتكلم والقارئ في إدراك احساس والأفق العاطفي آخر لفترة من الوقت.

الكلمة الدالة: الواقع. مجاز. اختراق. لغة. عقل.